



کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی در پی ۲۳۱ • بهمن ۱۴۰۰ • ۳۲ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال

ISSN: 1606-9234



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجه
سلام خدا بر حضرت محمد (ص) و خانواده‌ی پاک او



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۵

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هشتم • بهمن ۱۴۰۰
شماره‌ی پی در پی ۲۳۱

مدیر مسئول: محمد صالح مَذَنبِی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهری ماهوتی، مریم
اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۶

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود
را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در
دسترس شماست. کافی است رمزینۀ پاسخ سریع را
با گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از
یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا
QR code scanner استفاده کنید.

تصویرگر روی جلد: میثم موسوی

تصویرگر صفحه فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری زاده، احسان مهرجو

- ۱ جعبه‌ی آرزوها
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۴ برای شادی فاطمه (س)
- ۵ بهار آزادی
- ۶ خانه‌ی ماهی‌ها
- ۸ چاله‌ی مسافر
- ۱۰ شعر
- ۱۲ پیف پیف
- ۱۳ جشن انقلاب
- ۱۴ موشی غرق نشی
- ۱۵ جوجه‌ها و کرم شب تاب
- ۱۶ غذا خوردن بامزه
- ۱۸ کبوتر خانم کجایی؟
- ۲۰ بازی با وزنه
- ۲۲ قورقوری
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ دفتر یادداشت!
- ۲۶ بازی، سرگرمی
- ۲۸ سُر سُر بازی
- ۳۰ نشانه‌ی قشنگ
- ۳۲ اثر انگشت



جعبه‌ی آرزوها

● تصویرگر: کیانا میرزایی



سلام دوست خوبم.

عید نزدیک است. شاید همین روزها صاحب یک کفش جدید بشوی! کاش یک جفت کفش دیگر هم مثل مال خودت بخری. راستی می‌دانی چند تا کتاب قصه داری؟ چند تا مداد و پاک‌کن نو؟ چند دفتر خط‌دار و نقاشی که از آن‌ها استفاده نکرده‌ای؟ حتماً اسباب‌بازی هم داری. همه‌ی این‌ها را توی یک جعبه جمع کن. حالا تو وسایل جالب و به‌دردبخور زیادی داری. بچه‌های زیادی هستند که آرزو دارند کفش نو و همین چیزهای به‌دردبخور را داشته باشند. فکرش را بکن، اگر همه جعبه‌هایشان را کنار هم بگذارند، چند بچه به آرزویشان می‌رسند! وقتی آن‌ها را به بچه‌هایی که وسایلیش را دوست دارند برسانی، خودت هم خیلی خیلی خوش حال می‌شوی.

مهری ماهوتی





● مهری ماهوتی

● تصویرگر: مهسا تهرانی



۱۴ بهمن

تولد امام محمد باقر^(ع)

باقر یعنی کسی که جواب سؤال‌ها را می‌گوید و گره‌ها را باز می‌کند.



۱۲ بهمن

بازگشت امام خمینی^(ره)

روزی که امام خمینی^(ره) بعد از سال‌ها دوری به کشورمان برگشتند.



۳ بهمن

تولد حضرت فاطمه^(س)

و روز زن

یکی یکدانه‌ی پیغمبر^(ص) است او گل است این مادر زیبا و خوش‌رو



۲۶ بهمن

تولد حضرت علی^(ع)

علی^(ع) هم قهرمان هم پهلوان است
علی^(ع) آقاترین مرد جهان است



۲۳ بهمن

تولد امام جواد^(ع)

جواد یعنی بخشنده.
ای امام بخشنده،
تولدت مبارک!



۲۲ بهمن

پیروزی انقلاب اسلامی

عجب جشنی، عجب روزی
مبارک باد پیروزی



۱۹ بهمن

روز نیروی هوایی

سلام ما به شما قهرمانان
هم در زمین، هم آسمان



۱۶ بهمن

شهادت امام هادی^(ع)

شهادت امام دهم^(ع) تسلیت باد.



۲۸ بهمن

وفات حضرت زینب^(س)

خانم زینب برادرش امام حسین^(ع)
را از جانش بیشتر دوست داشت.
چه خواهر خوبی!



برای شادی فاطمه (س)



● کلر ژوبرت
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو



گنجشک کوچولو روی درخت خرما نشست. به مامان گنجشک گفت: «امروز از پیامبر^(ص) مهربان شنیدم: «هر کس فاطمه^(س) را خوش حال کند، بابای فاطمه^(س) را هم خوش حال کرده است.»

مامان گنجشک گفت: «چه جالب! کاش ما هم می‌توانستیم فاطمه^(س) را خوش حال کنیم! گنجشک کوچولو گفت: «حُب، شاید راهی باشد!» و دوباره پَر کشید و رفت. کمی بعد برگشت و گفت: «یک فکر خوب پیدا کردم. می‌خواهم خانه‌ی فاطمه^(س) را به گنجشک‌های گرسنه‌ی بیرون شهر نشان بدهم.»

مامان گنجشک پرسید: «آخر برای چه؟ مگر نمی‌خواستی فاطمه^(س) را خوش حال کنی؟» گنجشک کوچولو خندید و گفت: «چرا! برای همین رفتم پیش مورچه‌های خانه‌ی فاطمه^(س).» مورچه‌ها گفتند: «فاطمه^(س)، وقتی به کسی کمک می‌کند، خیلی خوش حال می‌شود. برای همین، می‌خواهم چند گنجشک گرسنه را پیش فاطمه^(س) ببرم تا او به آن‌ها گندم بدهد.»

مامان گنجشک گفت: «من هم با تو می‌آیم.» و دوتایی به بیرون شهر پَر کشیدند.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۱۷



بهار آزادی

● کبری بابایی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

خدای مهربانم سلام
خدایا امروز برف می‌آمد. همه جا برفی شده بود، اما مجری تلویزیون می‌گفت: «امروز
بهار آزادی است.»
من خیلی تعجب کردم. آن وقت مامان یادم داد این جمله یعنی چه؟ او به من گفت،
هر وقت آدم‌ها حرف زور را قبول نکنند، آن روز برایشان مثل بهار آزادی است؛ حتی
اگر توی زمستان باشد!
من خوب فکر کردم بینم تا به حال بهار آزادی داشته‌ام؟ یاد روزی افتادم که
اجازه ندادم آن پسر بداخلاق به زور دفتر نقاشی‌ام را بگیرد. یاد روزی افتادم که
پسر همسایه‌مان با ما دعوا کرد. من هم پیش پدرش رفتم و همه چیز را به او گفتم.
آن وقت پسر همسایه مجبور شد معذرت‌خواهی کند. خدای مهربان، من بهارهای
زیادی را یادم آمد و خیلی خوش‌حال شدم.
خدایا ممنونم که به من کمک کردی حرف زور را قبول نکنم!
تلویزیون دارد مردمی را نشان می‌دهد که حرف شاه زورگو را قبول نکردند تا یک
بهار آزادی قشنگ داشته باشند.



● ندا احمدلو

● تصویرگر: سحر صدارت

خانه‌ی ماهی‌ها

بچه‌ها در ساحل بازی می‌کردند. ناگهان الناز
دوید سمت خانم معلّم و با گریه گفت:
«یک ماهی کوچولو کنار آب افتاده
و تکان نمی‌خورد. یک کیسه دور
سرش پیچیده شده است.»



بچه‌ها کنار ماهی کوچولو رفتند.
همه ناراحت شدند.
خانم معلّم گفت: «زباله‌ها
برای موجودات دریایی
خطرناک هستند.
همین پلاستیک‌های
ساندویچ یا بستنی که
دست شما هستند،
ممکن است دور سر
جانوران دریایی بپیچند و
آنها را خفه کنند.»



معلم گفت: «خوب دقت کنید. زباله‌های تیز هم برای موجودات دریایی خطرناک هستند. مثلاً ممکن است ماهی‌ها یا لاک‌پشت‌ها، تگه‌های تیز زباله‌ها را بخورند. یا بدنشان بریده شود.»



خانم معلم گفت: «هیچ وقت صدف‌ها را از کنار ساحل برندارید. صدف‌ها خانه‌های حشرات دریایی هستند. اگر صدف‌ها نباشند، حشرات دریایی از گرمای آفتاب می‌میرند. وقتی حشرات دریایی بمیرند، ماهی‌ها هم دیگر غذای کافی ندارند.»

خانم معلم با مهربانی به بچه‌ها یاد داد اگر می‌خواهید مراقب دریا و ماهی‌ها باشید، هیچ‌وقت اجازه ندهید کسی در ساحل زباله بریزد.



الناز با خوش حالی گفت: «خانم اجازه! من همیشه با کمک پدر و مادرم زباله‌های کنار دریا را جمع می‌کنم.»
خانم معلم خیلی از این کار خوشش آمد و او را تشویق کرد.



چاله‌ی مسافر

● آمنة صادقی ● تصویرگر: ثنا حبیبی‌راد

یک چاله بود که همه‌اش سفر می‌رفت؛ از این‌ور به آن‌ور. او برای خودش خرده‌ریز جمع می‌کرد. وقتی برایش مهمان می‌آمد، با خرده‌ریزها از مهمانش پذیرایی می‌کرد. مهمان‌هایش موش، مارمولک، مرغابی و خرگوش بودند. شب برای مهمانش قصه می‌گفت. صبح که می‌شد، مهمان می‌رفت.

یک شب خانم مرغابی مهمان چاله شد. با هم گفتند و خندیدند. صبح که چاله از خواب بیدار شد، دید خانم مرغابی هنوز نرفته است. گفت: «تو که هنوز نرفته‌ای!»

مرغابی کمی جابه‌جا شد و گفت: «بین جوجه‌هایم هنوز به دنیا نیامده‌اند!» چاله گفت: «وای! تخم گذاشتی؟ مگر نمی‌دانی من یک چاله‌ی مسافرم!» خانم مرغابی گفت: «بهتر از اینجا جایی را پیدا نکردم. تو مهربانی و قصه‌بلدی. من باید چند روز پیش تو بمانم و روی تخم‌ها بنشینم.» چاله پرسید: «چند روز؟»

مرغابی گفت: «همه‌اش بیست و هشت روز.»

چاله فریاد زد: «وای! بیست و هشت روز؟»

خانم مرغابی گردنش را خم کرد و چیزی نگفت.





چاله آهی کشید و گفت: «قبول می‌کنم.»
خانم مرغابی از خوش حالی قاه‌قاه خندید و با نوکش تخم‌ها را جابه‌جا کرد.
چاله هر روز برای مرغابی قصه گفت. بالاخره جوجه‌ها از تخم درآمدند.
چاله هم آماده‌ی رفتن شد. خودش را تکاند و گندم‌هایی را که داشت، برای
جوجه مرغابی‌ها گذاشت و رفت.



یا زهرا(س)

● فرشته ابراهیمی‌نیا

دور و بر مامان
یک عالمه کار است
هر لحظه مشغول است
وقتی که بیدار است

دیروز فهمیدم
یک چیز جالب را
او زیر لب می‌گفت:
«یا حضرت زهرا(س)»

با اینکه پُرکار است
دائم به فکر ماست
آرامش مامان
از ذکر یا زهرا(س) ست



● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

اسم رمز

● منیره هاشمی

یا علی یک اسم رمز است
اسم رمز پهلوان‌ها
اول هر کار، من هم
زیر لب می‌گویم این را

با همین یک رمز زیبا
قلب من آرام و شاد است
مثل بچه پهلوان‌ها
زور من خیلی زیاد است



یک تارِ مو

● منیره دشتی

موهای بابایم سیاه است
یک تار آن اَمّا سفید است
قبلاً نبوده مثل این مو
این تار مو حتماً جدید است

موهای بابا موج دار است
آن تار مو هم مثل ماهی
گم می شود این بچه ماهی
در بین موها گاه گاهی



خیال برفی

● سمیره بروانیا

من ندیده ام اصلاً
آسمانِ برفی را
کاش برف می آمد
روی پشت بام ما

شهر ما ندارد برف
چون جنوبی و گرم است
برف در خیال من
مثل پنبه ها نرم است

بادِ سرد می آید
باز هم زمستان است
توی آسمان اَمّا
آفتاب مهمان است





● مریم سعیدخواه
● تصویرگر: یگانه یعقوب‌ثراد

پیف پیف

میشی خرگوشه توی علف‌ها بالا و پایین می‌پرید و بازی می‌کرد. یکهو ایستاد و گفت: «آخ. آخ سرم. سرم چقدر می‌خارد؟! ایستاد، سرش را خاراند و دوباره دوید و بالا و پایین پرید. باز ایستاد و گوشش را خاراند. می‌خواست بپرد که دوباره سرش هم خارید. بعد دوباره و دوباره. میشی حسابی کلافه شده بود. تَند و تَند شروع به خاراندن گوش و سرش کرد. با خودش فکر کرد، حتماً وقتی توی علف‌ها بازی می‌کرد، مورچه‌ها توی موهایش رفته‌اند. خودش را تکاند، اما چیزی ندید.

ماشی که نگاهش می‌کرد، صدایش زد و گفت: «چرا خودت را این قدر می‌تکانی؟» میشی گفت: «مورچه‌ها، مورچه‌ها نمی‌گذارند بازی کنم. می‌توانی کمکم کنی؟» ماشی تا نزدیک میشی شد، یکهو دماغش جمع شد. بو کشید و گفت: «پیف پیف. چه بوی بدی! مورچه توی تنت نیست. چند وقت است خودت را نشسته‌ای؟» میشی گفت: «یادم نیست.» عقب رفت تا بوی بدش ماشی را اذیت نکند. بعد هم بدو بدو رفت تا خودش را خوب خوب تمیز کند.



جشن انقلاب

● سمیه بابایی ● تصویرگر: طیبه توسلی



پا به پای برف‌ها
در خیابانیم باز
توی جشن انقلاب
شعر می‌خوانیم باز

برف‌ها هم صف به صف
می‌رسند از آسمان
بی صدا و دیدنی‌است
راهپیمایی‌شان



موشی غرق نشی



● فرزانه فراهانی

● تصویرگر: لاله ضیایی





جوجه‌ها و کرم شب‌تاب

● تصویرگر: ویدا کریمی

● محمود برآبادی

شب شد. جنگل تاریک شد. هیچ‌چیز دیده نمی‌شد؛ نه درخت‌ها، نه حیوان‌ها و نه پرنده‌هایی که توی جنگل بودند. فقط کرم شب‌تاب توی تاریکی می‌درخشید. جغد از لانه‌اش بیرون آمد تا شکار کند. با چشم‌های درشتش کرم شب‌تاب را دید. پرواز کرد و روی شاخه‌ای نزدیک کرم نشست.

دو جوجه‌ی شانه‌به‌سر توی لانه منتظر مادرشان بودند. جغد را بالای سر کرم شب‌تاب دیدند. جوجه‌بزرگ داد زد: «آهای شب‌تاب! مواظب جغد باش! زود باش نورت را خاموش کن!»

اما کرم شب‌تاب صدای جوجه را نشنید.

جغد از روی شاخه شیرجه رفت تا با منقار تیزش کرم شب‌تاب را بگیرد. جوجه‌ی کوچک، برگ‌ی را که کنده بود، پایین انداخت. برگ رفت و روی کرم افتاد. جغد کرم را ندید. منقارش به زمین خورد. دردش آمد. پرواز کرد و رفت.

جوجه‌ی کوچک گفت: «چه کار خوبی کردی که داد زدی!»

جوجه‌بزرگ گفت: «ولی کار درست را تو کردی.»





غذا خوردن با منزه

نویسنده: مجید عمیق ● تصویرگر: سولماز جوشقانی

همه‌ی حیوانات غذا می‌خورند. شکل غذا خوردن آن‌ها با هم فرق دارد. برای همین غذا خوردن آن‌ها خیلی جالب و عجیب است.



زنبورها به کمک دهان خُرطومی شکلشان شهد گل‌ها را می‌خورند.



مرغ مگس‌خوار با نوک باریک و درازش شهد شیرین گل‌ها را می‌خورد.



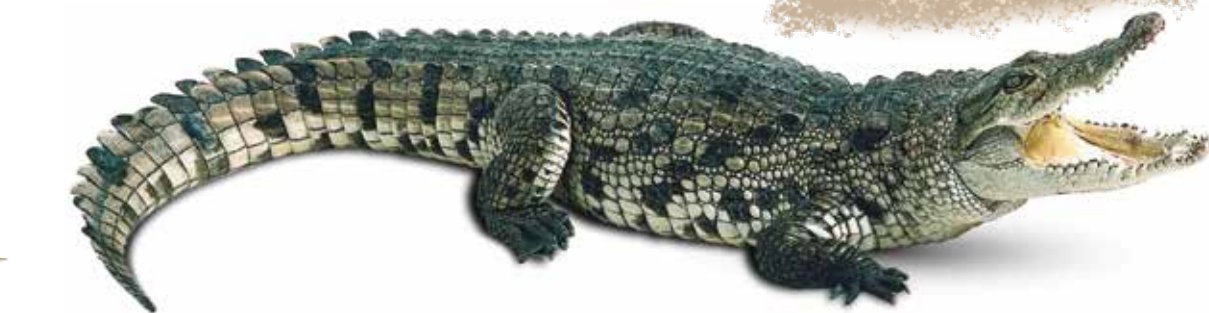
کبوترها و گنجشک‌ها با نوک کوتاه و پهن‌شان انواع دانه‌ها را می‌خورند.





زرافه به کمک گردن دراز و زبان
بلندش برگ‌های شاخه‌های بالایی
درختان را می‌خورد.

دندان‌های خرگوش پهن و دُرشت
هستند. او سبزی‌ها و ریشه‌های
خوراکی را دوست دارد.



کروکودیل غذایش را نمی‌جود.
آن را قورت می‌دهد.



آفتاب‌پرست با زبان دراز و چسبناکش
حشرات را شکار می‌کند و می‌خورد.





کبوتر خانم کجایی؟

بازیگران: جوجه، مامان کبوتر، سنجاب، قورباغه

جوجه: بق بقو ... بق بقو ... مامان کجایی؟ زود بگو! ... چرا نمی آیی؟ ... او هو او هو

سنجاب (به جوجه کبوتر نزدیک می شود): این تویی گریه می کنی جوجه جون؟ تنها چرا نشستی
تولونه تون؟

جوجه: مامان جونم رفته غذا پیدا کنه، هنوز نیومده.

سنجاب: تا مامانت بر گرده، بیا کمی بازی کنیم و خنده! (با جوجه گردو بازی می کند)

جوجه: گردو بازی نمی خوام! فقط مامان رو می خوام!

سنجاب: غصه نخور، الان مامانت رو پیدا می کنم!

(سنجاب به سمت برکه می رود): سلام آقا قورقوری! کمک می خوام: سریع، فوری!

قورباغه: سلام سنجاب زیبا، بگو چی شده، بفرما!



سنجاب: کبوتر خانم رفته غذا بیاره، تو که صدات بلنده،
قور قور بکن بگو که زود برگرده.

قورباغه: قور قور... غصّه نخور جوجه جونم، الان برات
مامانت رو پیدا می کنم!

قورباغه: قور قور قور... کجایی خانم کبوتر! جوجه دلش
گرفته، برگرد به خونه زودتر!

سنجاب: بلندتر! بلندتر!

قورباغه (با صدای بلندتر): قور قور قور... کجایی خانم
کبوتر؟ جوجه دلش گرفته، برگرد به خونه زودتر!

قورباغه (رو به بچه ها): این جوری فایده نداره! اگر بخوایم
کبوتر صدامون رو بشنوه، باید همه با هم بگیریم دوباره.
همه با هم: کجایی خانم کبوتر؟ برگرد به خونه زودتر!

کبوتر از کنار صحنه: بق بق بقو کی بود من رو صدا کرد؟
قورباغه و سنجاب: ما بودیم! جوجه کوچولو ترسیده
بود، گفت که صداتون بزنیم!

مامان کبوتر به سمت جوجه می رود. او را بغل می کند و
با هم می خندند. کبوتر به جوجه خوراکی می دهد.

جوجه کوچولو! حالا می تونی با خیال راحت با قورباغه و
سنجاب بازی کنی. (سنجاب و قورباغه و جوجه با گردوها

بازی می کنند.)

صدا: قور قور... بق بقو...





بازی با وزنه

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

اگر دوست داری دست‌هایت قوی شود، خوب است دَمبل بازی کنی. دَمبل همان وزنه است. اگر با دمبل تمرین کنی، دست‌هایت دیگر زود خسته نمی‌شوند. حتی می‌توانی کیسه‌های خرید را تا خانه بیاوری. یا با بزرگ‌ترها مچ بیندازی و برنده شوی. یادت باشد، وزنه‌ها باید خیلی سبک باشند؛ مخصوص کودکان باشند. اول کمی نرمش کن.

یک دست بالا، یک دست پایین

یک وزنه را با دست راست و وزنه‌ی دیگر را با دست چپ بگیر. حالا دست راست را بالا ببر و دست چپ را پایین نگه دار. بعد، برعکس، دست چپ را بالا ببر و دست راست را پایین بیاور.

دراز بکش

روی پشتت بخواب. در هر دست یک دمبل نگه دار. هر دو دست را با هم بالا ببر و با هم به طرف پهلوها پایین بیاور.



زانو بزن

زانو بزن و در هر دستت یک وزنه نگه دار.
یک دستت را روی زانویت بگذار. دست
دیگرت را با وزنه از آرنج خم کن
و بالا ببر.



دو دست بالا

روی زمین بنشین. در هر دست
یک دمبل بگیر و هر دو دست را
با هم بالا ببر.



با صندلی

روی صندلی بنشین. یک دستت
را با وزنه روی پایت بگذار و دست
دیگرت را با وزنه بالا ببر. حالا
دست‌ها را جابه‌جا کن.





● آمنة شکاری
● عکاس: اعظم لاریجانی

قورقوری

وسایل لازم: لیوان یک بار مصرف، نی، مقوّا، قیچی، چسب مایع، منگنه.

۱. ابتدا لیوان را از قسمت ته آن، مثل عکس، می بریم.

۲. نی را با منگنه به ته لیوان می چسبانیم.

۳. روی مقوّا شکل چشم قورباغه را برش می زنیم.

۴. شکل چشم را کمی تا می کنیم و با چسب می چسبانیم.

۵. حالا قورقوری ما آماده است. می توانیم بانی دهان قورباغه را باز و بسته کنیم.





خانه‌ی نو، مهمان نو

نویسنده: محبوبه دشتی
تصویرگر: آمنه شکاری
ناشر: انتشارات قصه و داستان
تلفن: ۰۲۱-۸۵۶۷۰

یک گلدان بود که یک گل و دو مهمان داشت. مهمان‌های گلدان، یک کرم خاکی و یک مورچه بودند. همه چیز خوب بود تا اینکه...
قصه‌ی خانه‌ی نو مهمان نو، یکی از قصه‌های شیرین و شنیدنی این کتاب است. این مال کیه؟ شاه سیب و چند قصه‌ی دیگر را هم می‌توانی توی این کتاب بخوانی و لذت ببری.

چشماتو آروم بند (لالایی‌ها)



شاعر طیبه شامانی
تصویرگر: شیما زارعی
ناشر: مهر زهرا (س)
تلفن: ۰۳۱-۴۲۶۱۸۸۷۱

شب شده نی نی موشه
زیر زمین خوابیده
تو خواب داره می‌خنده
امشب چه خوابی دیده؟
...

نی نی موشه یکی از شعرهای این کتاب است. نی نی سوسکه، نی نی کرمه، نی نی ماهی و شعرهای دیگر این کتاب را می‌توانی بخوانی و لذت ببری.



دفترِ یادداشت!



سلام!

امروز قرار است برای خرید به فروشگاه برویم. من یک کار مهم دارم. توی یک کاغذ می نویسم چه چیزهایی را باید بخریم. ماما می گوید و من می نویسم: «نمک، زردچوبه، ماکارونی، میوه و نان.» این کار من است. این طوری چیزی یادمان نمی رود. می خواهی بدانی من دیگر چه چیزهایی را می نویسم؟ تو هم بگو!



من: برنامه‌ی هر روزم را می نویسم یا نقاشی‌اش را می کشم.
تو:



من: اسم بازی‌هایی را که دوست دارم می نویسم.
تو:





من: خاطره‌ی روزی را می‌نویسم که دندانم افتاد.

تو:



من: اسم دوست‌هایم را می‌نویسم تا یادم نرود.

تو:



من: برای بزرگ‌ترها نامه می‌نویسم.

تو:



اووووه! چه چیزهای مهمی برای نوشتن هستند!

من دیده‌ام که بعضی بزرگ‌ترها دفتر یادداشت دارند. بعضی‌ها هم دفتری دارند که اسمش دفتر خاطرات است.

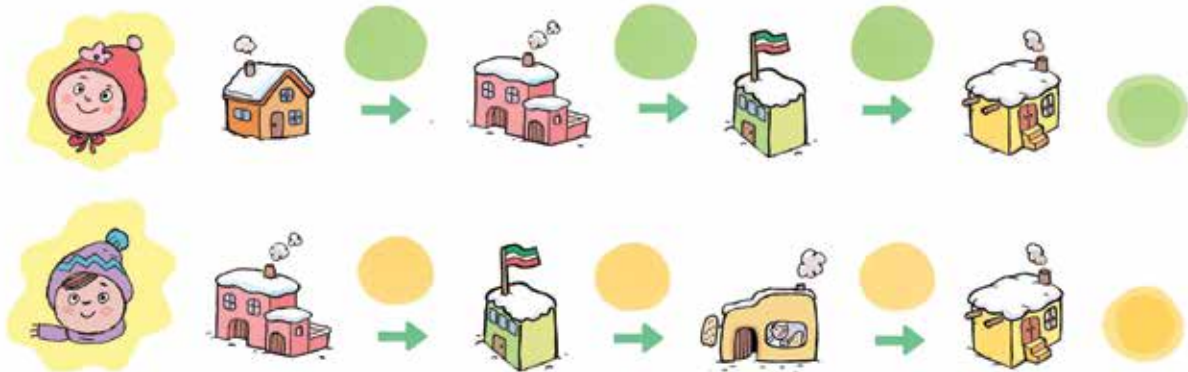
من یک دفتر می‌خواهم که با دفتر مشقم فرق داشته باشد؛ یعنی کوچولو باشد. کوچولوی کوچولو! بعد همه‌ی چیزهایی را که برایت گفتم، آنجا می‌نویسم تا یادم بمانند.

تو هم دوست داری برای خودت دفتر یادداشت داشته باشی؟

دفتر یادداشت تو چه شکلی است؟



علی و زهرا می خواهند به خانه پدر بزرگ بروند. راه را به آن ها نشان بده. حالا بگو چه کسی زودتر به خانه پدر بزرگ می رسد؟



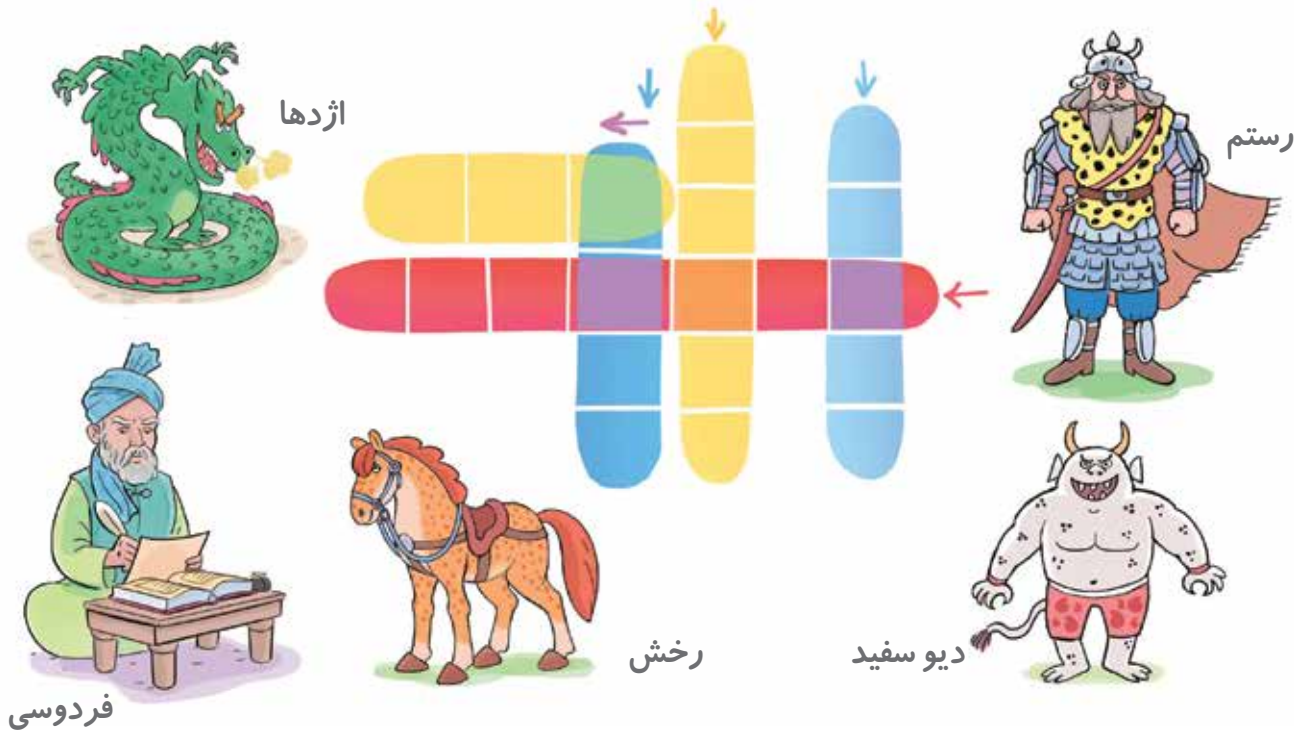
طرح و اجرا: لاله ضیایی



بچه ها در حیاط، مجسمه های عجیب ساخته اند. تو هر کدام از آن ها را شکل چه چیزی می بینی؟ مثل شکل اول آن ها را طراحی کن. اسمشان را بگو و رنگ بزن.



به تصویرها نگاه کن. هر کدام از این‌ها یک قصه‌ی قشنگ در کتاب شاهنامه دارد. اسم‌ها را بخوان و در خانه‌های جدول بنویس.



آیا می‌دانی برای درست کردن یک نان چه کارهایی باید انجام بشوند؟
مراحل درست کردن نان را به ترتیب شماره‌گذاری کن.



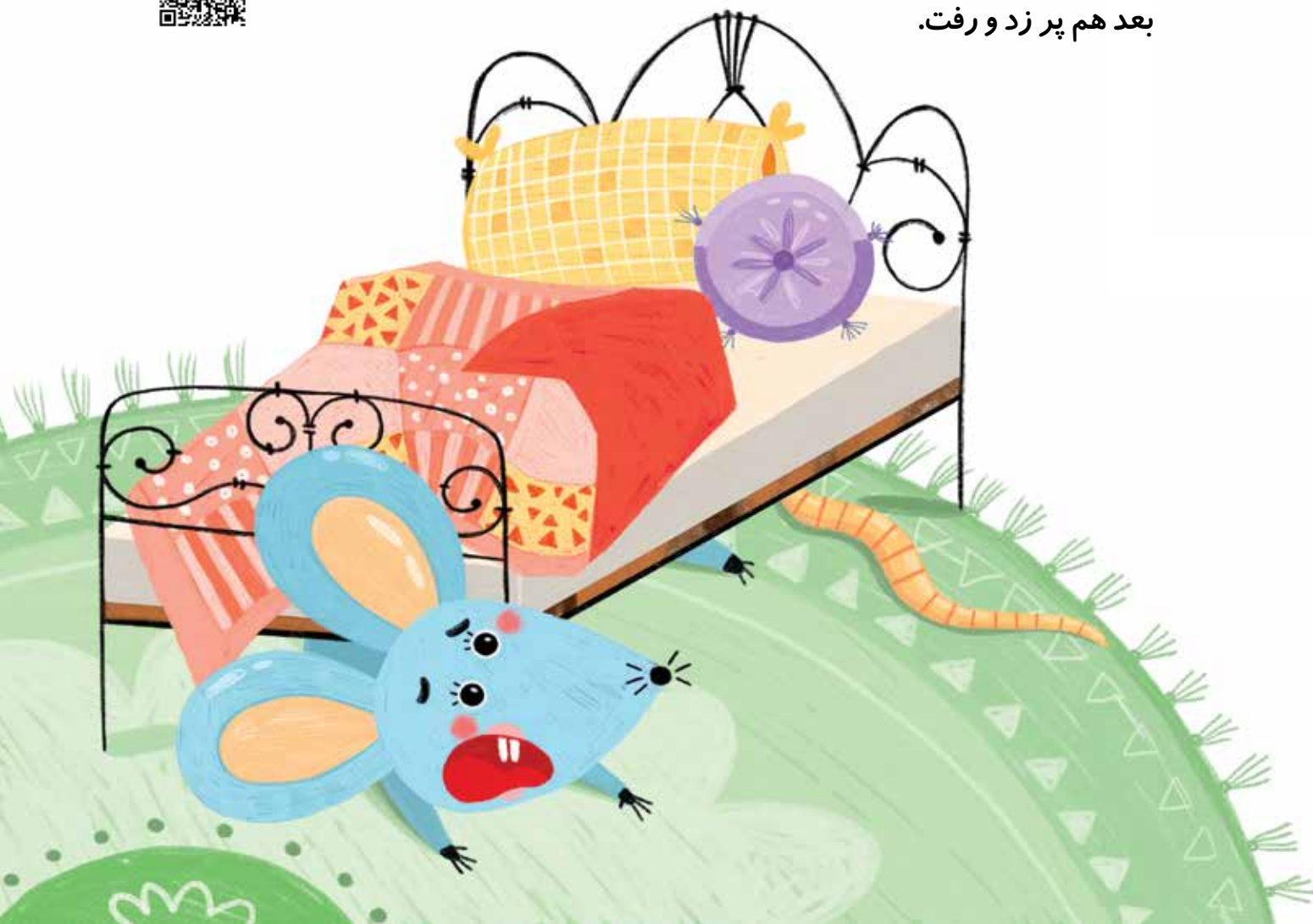


سُر سُر بازی

• نرگس افروز • تصویرگر: زینب بدری

موش موشک دُم مامان موشی را کشید و گفت: «مامان موشی!
مامان موشی! بلند شو من را ببر سر سُر بازی.»
مامان موشی چشم هایش را باز کرد، اما از جایش بلند نشد.
موش موشک رفت پنجره‌ی خانه‌شان را باز کرد.

با صدای بلند گفت: «آقا جُفده! آقا جُفده! بیا من را بخور، تمام بشود برود. مامان موشی که من را سُر سُر بازی نمی برد!»
 جغد پر زد. آمد نشست لب پنجره. به موش موشک نگاه کرد و گفت: «اما تو خیلی کوچولو هستی. من تو را نمی خورم!»
 موش موشک گفت: «پس حالا چه کار کنیم؟»
 جغد گفت: «خب می روم مامانت را می خورم.»
 بعد، تا پَر زد و رفت که مامان موشی را بگیرد، مامان موشی از روی تخت خوابش پرید و رفت زیر تخت قایم شد.
 موش موشک خوش حال شد و گفت: «آخ جان! آخ جان! مامانم از جایش بلند شد. حالا می توانیم برویم سُر سُر بازی.»
 جغد هم گفت: «سُر سُر بازی خوش بگذرد.»
 بعد هم پر زد و رفت.





نشانه‌ی قشنگ

● رویا صادقی

بچه‌ها می‌خواهم شما را هم به کشیدن نقاشی روی مقوا دعوت کنم. این کار جالب و سرگرم‌کننده است و با انجام آن یک نشانه یا لا کتابی قشنگ درست می‌شود. می‌توانید آن را هدیه هم بدهید.



مقوا را به صورت چهار قسمت باریک قیچی کنید. روی هر قسمت آن نقاشی بکشید. هرچه نقاشی‌ها رنگارنگ‌تر باشند، نشانه‌ی شما قشنگ‌تر می‌شود.



وقتی نقاشی‌تان تمام شد، از بزرگ‌ترها بخواهید سوراخی بالای مقواها ایجاد کنند و از داخل آن‌ها روبان‌های رنگی رد کنند. پشت هر نشانه حتماً اسم و فامیل و سن خودتان را بنویسید. می‌توانید نشانه‌ها را برای ما هم بفرستید.

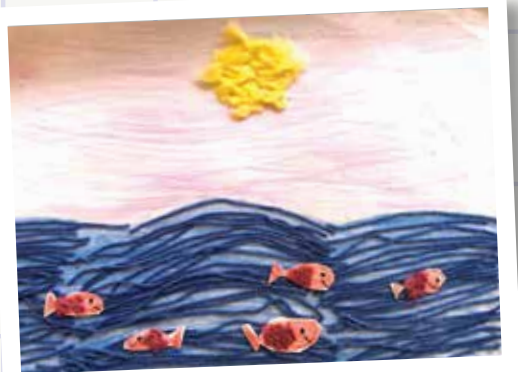
بچه‌ها نقاشی‌های خود را برای ما بفرستید.



آرسام شهبانی، ۷ ساله



آوا منتظری، ۷ ساله از تهران



محمدپارسا واضی، ۷ ساله از ماسال



نورا پهلوان صادق، ۷ ساله از اصفهان



آرمینا سادات آلداد، ۷ ساله از تهران

نشانه را لای کتاب می‌گذاریم تا دفعه‌ی بعد
که می‌خواهیم کتاب را بخوانیم، بدانیم تا کجا
خوانده بودیم.

اثر انگشت



مواد و وسایل لازم:
بادکنک، جوهر استامپ

• نَیره امانی • تصویرگر: سام سلماسی



۲. انگشتان را جوهری کنید.



۱. بادکنکی را که باد نشده باشد جلوی تن بگذارید. آن را صاف کنید تا چروک نباشد.

۳. حالا انگشت جوهری را روی بادکنک فشار دهید.

۴. بدون آنکه انگشتان را بردارید، کناره‌های انگشت را هم روی بادکنک بغلتانید تا اثر آن به خوبی روی بادکنک چاپ شود.



۵. حالا خودتان یا به کمک یک بزرگ‌تر، بادکنک را باد کنید و دهانه‌ی آن را ببندید.

شیارها و خط‌های اثرهای انگشت را که خیلی بزرگ‌تر شده‌اند، می‌بینید. می‌توانید چیزهای دیگری هم پیدا کنید و آن‌ها را روی بادکنکتان چاپ کنید.





کیوی

کیوی گتش را دوست دارد
هم پُرزها هم رنگ آن را

حالا که سرما توی راه است
او با لباس پشمی خود
در فکر برف است و تماشا



پرتقال

این جناب پُرتقال
سبز و سفت و کوچک است

می شود روزی دُرشت
خوشگل و خوش عطر و بو
گرچه حالا کودک است



● مهری ماهوتی
● تصویرگر: هدا حدادی

با دریاچه‌ی گهر آشنا شویم.

● روشنگ فتهی

● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

دریاچه‌ی گهر یکی از بزرگ‌ترین دریاچه‌های آب شیرین ایران است. این دریاچه نزدیک شهرستان دورود در استان لرستان می‌باشد و آب زلال و شفافی دارد. این دریاچه در کنار کوه‌های اُشترانکوه قرار دارد و به‌خصوص در بهار و تابستان بسیار دیدنی است.

آب دریاچه آن قدر زلال است که ماهی‌ها و حتی قورباغه‌های درون آن، به راحتی دیده می‌شوند.

خرس قهوه‌ای، روباه، قوچ، پلنگ، خرگوش، لاک‌پشت و پرندگان متنوعی مانند کبک و شاهین اطراف این دریاچه زندگی می‌کنند.

در کنار دریاچه‌ی گهر، گل‌های زیبایی مانند لاله و ژاژگون، زنبق و شقایق را می‌بینید.

